



«ساخت استبدادی ذهن»

مرتضی محیط

محمد مختاری، نویسنده کتاب «فلسان در عصر معاصر» به دلیل خلیجان ذهنی در پی خود به فکر «نقد معرفت‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی» ایرانیان می‌افتد و به این نتیجه می‌رسد که هضات استبدادی ذهن یک مشخصه فرهنگی دیرینه است و خود نتیجه ساخت اجتماعی و تاریخی استبدادی است» (صفحه ۱۶).

ایشان برای اثبات وجود «ساخت استبدادی ذهن ایرانی» می‌نویسد: «در درون هر یک از ما غالباً یک ریسی، یک رهبر، یک شهبان، یک قبیله یک آقا بالاسر، یک پیش‌گوسه، یک مستبد یک مراد یک سلطان، و ... بوده است که فقط خود را محق می‌دانسته است و دیگران را غالباً به چشم رعم و گله و بیرو و پسر و رعیت و ... می‌دیده است و خیلی طبیعی می‌دانسته است که به جای همگان تصمیم بگیرد و عمل کند». «فقط در دو جمله بالا به روشنی نشان می‌دهد که به نظر نویسنده مسئله «ساخت استبدادی ذهن» بسیار عمیق‌تر از آن است که «نتیجه‌ی ساخت اجتماعی و تاریخی استبداد باشد» در واقع از نظر ایشان گرچه ملت ایران قرن‌ها دچار استبداد بوده اما اکنون (و یا از زمانی که توسط نویسنده معلوم نشده) «شاید از قرن‌ها پیش» هر ایرانی خود از درون

تبدیل به «یک رهبر، یک شهبان، یک قبیله، یک آقا بالاسر، یک مستبد، یک مراد، یک سلطان» شده و در عین حال به صورت رعم یا گنفل یا بیرون، پسر و مل و رعایا درآمده است. یا به دیگر سخن طبق عقیده ایشان مستبد بودن جزء ساخت فرهنگی مردم ایران شده است. حال اولین بررسی از ایشان این است که منظور از ساخت ذهن چیست؟ تا زمانی که این مقوله را نتائیم هیچ‌گاه نخواهیم فهمید که آیا ساخت ذهن مردم ایران استبدادی است؟ دموکراتیک است؟ سالم است یا بیمار است؟ بنابراین مهم‌ترین ابتدا مقوله «ساخت استبدادی ذهن» را که از سوی ایشان مطرح شده بررسی کنیم. در صفحه ۱۱۴ کتاب که این مقوله آغاز می‌شود می‌خوانیم:

«حکاماتی که اساسش بر ساخت استبدادی قدرت است. حقیقتات و مختصات انفرادی را نیز مطابق نمونه‌های مطلوب رفتاری و پنداری خود می‌آزاید به عبارت دیگر اگر حکومت استبدادی داشته باشیم این حکومت می‌تواند از هر یک از افراد یک مستبد سازد. ساخت استبدادی ذهن زاریبده و زاریتده ساخت استبدادی جامعه است. مشخصه زندگی کسانی است

که در برابر قدرت و بالا دست زولند و نسبت به زیر دست مستبد و خودسر و خودرانی» یعنی گرچه «ساخت استبدادی ذهن» در اثر حکومت‌های استبدادی به وجود می‌آید اما خود نیز حکومت‌های مستبد را بر سر کار می‌آورد و خلاصه استبداد پذیر است. او سپس ادامه می‌دهد: «خوشکاری انسان ایرانی، کارآزمی او را در این نظم معین می‌نارد او در نبرد میان تسکین و بدی شرکت می‌جوید اما تنها مطابق ضابطه و امکان‌هایی که همین نظام اجتماعی و مقرر تعیین کرده است. و این شرکت جستن برای دگرگونی بنیادهی آن نیست» (صفحه ۱۱۵).

حال ببینیم به جز خشم شخصی خود ایشان از مردم ایران چه دلیل دیگری برای ادعاهایی به این بزرگی دارند؟ آن‌چه برای اثبات این ادعاها در نوشته‌ی ایشان می‌توان دید به قرار زیر است:

۱. فهم در شاهنامه این نظم مقرر اجتماعی به یک اصل و تائوی بزرگ می‌گراید و هم در مدینه‌ی فاضله صدی قفقاز آزادی آزاد تنها در برقراری رابطه با آدمی محسوس نیست... (همان‌جا)

بدین ترتیب آقای مختاری دلیل وجود «ساخت استبدادی ذهن ایرانی» امروز را به زمان فردوسی و صدی سمنی می‌برد البته اگر نویسنده با «ذهن ایرانی» از یکسو و «ذهن اروپایی» (یا به قول ایشان جوامع پیشرفته) از سوی دیگر یک جور رفتار می‌کردند جای تکراری نبود اما همان‌گونه که خواهیم دید برای اثبات «ذهن دموکراتیک» اروپاییان ایشان به هیچ‌رو حاضر نیستند به تاریخ اروپاییان در زمان فردوسی و صدی سمنی مراجعه کنند یا ببینند آیا آنان در آن زمان مسأله دموکراتیک ذهن» داشته‌اند یا خیر. به عبارتی دیگر محمد مختاری برای مقایسه‌ی که بعداً میان «ساخت استبدادی ذهن ایرانی» و «ساخت دموکراتیک ذهن اروپایی» می‌کند از روش یک پیام و دو هوا استفاده می‌کند.

نویسنده سپس ادامه می‌دهد: «چون بدست همیشه روی سر افراد است. تنها شکل فیزیکی آن مهم نیست. بلکه مهم‌تر، آن تصویر ذهنی است که در نهانی‌ترین لایه‌های «درونی» پسر و مطیع» نیز نمودار است» (صفحه ۱۱۷). منبع تحقیق ایشان دربرابر جمله برطوطی‌کار بالا چیست؟ کارل ویتگول نویسنده کتاب «استبداد شرقی» پس محمد مختاری برای اثبات «ساخت استبدادی ذهن ایرانی» از سه منبع استفاده می‌کند:

۱. شاهنامه‌ی فردوسی
 ۲. گلستان و بوستان صدی
 ۳. کتاب «استبداد شرقی» نوشته کارل ویتگول.
- لازم به تذکر است که کتاب ویتگول از مهم‌ترین منابع برای اثبات «عقل فرهنگی» طبقه‌مادگان شرق نسبت به غرب است. مسؤلیت این‌که نویسنده از نظرات مخالف ویتگول که توسط ده‌ها موع و جامعه‌شناس و اقتصاددان از جمله هری مگناقه پل‌سولویز، پل بارون، سمیر آمین، موریس طلمه پال کندی و... استفاده شده‌اند استفاده نمی‌کند و لاف‌ل‌خوئیگان خود را با دو نظر متفاوت و جمع به «ساخت ذهنی استبدادی شرقیان» آشنا

می‌کند به عهدی ایشان می‌ماند وارد سخن در مسئله «استبداد شرقی» و «شبهه تولید آسیایی» در این‌جا بحث را بسیار طولانی خواهد کرد و آن‌جا که دیدگاه محمد مختاری درباره‌ی ساخت ذهن از بنیان خود نادرست است بنا بر این تأکید را بر این بیان نگاه گذشت.

اصولاً آیا صحبت از «ساخت ذهن» چه نوع استبدادی و نوع چه دموکراتیک آن درست است؟

ما می‌توانیم از ساخت یا ساختار سنز انسان صحبت کنیم. یعنی می‌توانیم بگوییم سنز انسان با وزن و حجم معین و شیارها و برجستگی‌های مشخص از نسلی به نسل دیگر از طریق ژن‌های معینی به ارث می‌رسد اگر قبول کنیم که پایهی مایه ذهن انسان، ذهن اوست، به درستی می‌توان گفت که ساخت این پایهی مایه از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد اما آیا ذهن انسان نیز از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد؟ می‌دانیم که هم در زمان هیتلر در آلمان و هم از زمان ریگان بنا بر این سو در آمریکا سیلاب‌زدها دلار به دانشگاه‌های درجه اول این کشورها هدیه شده تا دوباره زنتیک سونن یا ارنی سونن برخی از خصوصیات ذهنی از جمله تمایل به جنایت و خشونت و غیره «تحقیق» کنند تاکنون گرچه از جهت نظری بسیاری کتابها درباره‌ی تفاوت ذهن نژادهای مختلف نوشته شده اما هیچ دلیل تجربی قانع کننده‌ای در بیولوژی مولکولی برای اثبات این مطلب ارائه نشده است. تا جایی که می‌دانیم برای استبداد نیز تاکنون ژنی در ساختار ژنتیک بشری کشف نشده که نسبت به آن‌ها کنیم که جلل استاتستیک و استنادپذیری ژنتیک نیستند چنانچه آن‌ها در وجود انسان کجاست؟

محمد مختاری از مقوله‌ای به نام «نهانی‌ترین لایه‌های درونی» فکر و ذهن صحبت می‌کند. باید ببینیم این نهانی‌ترین لایه‌های درونی ذهن کجا هستند؟ آیا شعور و تفکر انسان یا ذهن انسان از ریشه در جایی دیگر جز سخن گفتن دارد؟ انسان از آن‌رو موجودی متفکر است که موجودی سخن‌گو است. دلیل این‌که انسان بر خلاف حیوان موجودی است متفکر، این است که انسان قدرت تجرد دارد یعنی می‌تواند مفاهیم را از اشیاء ملموس و مشخص (concrete) جدا کند به طوری مثال کاربرد آوازی، شعور سنگ تخریب به چنان کردن مفهوم سنگ از تمام سنگ‌های ویژه و مشخص و ملموس است. تفاوت انسان با حیوان در این است که انسان به دلیل قدرت تجرد و سخن گفتن (که آن نیز به دلیل دست بردن در طبیعت و ساختن ابزار و وسایل لازم برای تغییر طبیعت در جهت رفع نیازهای اوست) قدرت تجرد، تخمین، ارزیابی، راه‌یابی، پیش‌بینی، طرح‌ریزی و تصمیم‌گیری دارد تفکر و شعور ما ذهن انسان چیزی جز مجموعه‌ی پیچیده‌ای از این توانایی‌ها نمی‌باشد. این مجموعه‌ی پیچیده ماضل و نتیجه‌ی داده‌های حسی است که انسان از زمان تولد توسط محسوسات گوناگون از محیط خارج گرفته به فکر سنز و مناطق حافظه‌اش می‌فرستد. این داده‌های حسی می‌تواند از نوع بسیار ساده و بدوی آن در انسان اولیه تا پیچیده‌ترین آن توسط آخرین ابزار و وسایل علمی و

مطالعه‌ی وسیع و عمیق تجربیات گذشته باشند این داده‌ها اما هر چه پیچیده‌تر باشند از قلمرو اثباتی که بر حواس پنجگانه‌ی انسان چه مستقیم (تجربیه روزمره) و چه غیرمستقیم (مطالعه‌ی تجربیات گذشته و سود بردن از ابزار پیچیده‌ی علمی) آغازده می‌شود فراتر نمی‌روند به همین دلیل نیز هست که تحقیقات عمیق همهمه‌ی اخیر در رشته‌ی بیولوژی سلکولی و مطالعه‌ی فعل و انفعالات شیمیایی و الکترونی قشر مغز نظریه‌ی فخرذ نایب که از (یعنی معلومی که از راه حواس حاصل نمی‌شود بلکه از طبعیت و جامعه‌ی نیست اما نامنه‌ی آن از قلمرو آن چه توسط حواس پنجگانه‌ی حس شدنی بوده و توسط آن‌ها گرفته می‌شود فراتر نمی‌رود از این‌رو علم نه تنها وجود و کیفی و الهام بل که ساخت ذهن از پیش مقرر شده‌ی بعضی اقوام و نژادها را نیز رد می‌کند.

نکته‌ی دیگر آن که وزن جیبی ساخت شیارها و برجستگی‌های موجود در مغز بشر در تمام اقوام و نژادها به طور متوسط و میانگین یکسان است.

نکته‌ی سوم آن که از دو اصل بالا نتیجه‌ی این می‌شود این است که شعور انسان آکسایمی است. این مسئله را نه تنها می‌توان از طریق تجربیه‌ی دولقوهای همسان (identical twins) اثبات کرد بلکه کافی است ذهن ایرانیان مهاجر و تبعیدی «نسل اولی» را با نسل دوم‌ها مقایسه‌ی کنیم. آنان که صحبت از درونی‌ترین و نهانی‌ترین لایه‌های ذهن می‌کنند اگر جز مناطق حافظه‌ی مغز، ضمیر، جایی که بنیادهای نطقه‌های پایدار استدلالگری و استنباطگری را در خود جای دهد کشف کنند بی‌توید ذهنی بزرگ به عالم علم خواهند کرد.

حال بررسی این است که آیا شعور یا ذهن انسان به شکلی که شرح دادیم دارای ساخت منتهی است یا اگر شعور به تصاویر کامپیوتری قشر مغز در حال فعالیت کنیم ملاحظه می‌کنیم که ذهن انسان در هر لحظه توسط میلیون‌ها عمل شیمیایی و فعالیت الکترونی در حال تغییر است. این تغییرات در اثر چه عواملی است؟ به دلیل اثرات عوامل بیرونی از طریق حواس پنجگانه‌ی بی‌نورون‌های قشر مغز و اثرات مغزری این مراکز به ما هم همین مباحث داده‌ی مغز، محکومند به این داده‌ها یا آنچه از پیش در مراکز حافظه‌ی حواس پنجگانه‌ی انباشته‌شده بود قدرت قیاس، تخمین، ارزیابی، راه‌یابی، پیش‌بینی و در نتیجه تصمیم‌گیری و طرح‌ریزی و عمل کردن انسان در تجربیه‌ی روزمره‌اش را و به وجود می‌آورد. درست است که تجربیه‌ی روزمره‌ی انسان تحت تأثیر تجربیات گذشته است اما همین تجربیات تنها تماماً تحت تأثیر داده‌های روزمره و اثرات روزمره تغییر می‌کنند. اثر متقابل و یا دایالکتیکی این دو بر هم است که نهایتاً موجب می‌شود فاسان ایرانی- یا هر انسان دیگری، چنین یا چنان کند پس اگر بخواهیم خلاصه کنیم: آنچه در این جا تعیین‌کننده‌ی ساخت اثرات بیرونی بر حواس پنجگانه‌ی انسان، انتقال این اثرات به قشر مغز در مناطق حافظه و محکومند به آن‌ها در برابر داده‌های انباشته‌شده‌ی پیشین در این مناطق است نه تنها این

داده‌های بیرونی دایماً در حال تغییراند بلکه داده‌های پیشین در قشر مغز نیز به طور دایم در حال تغییر بوده و یک لحظه آرام ندارند بنابراین اگر صحبت از ذهن می‌کنیم، صحبت از پدیده‌ای می‌کنیم که دایماً و به طور بی‌وقفه در حال تغییر است. پس ساخت ذهن آن چنان که محمد مختاری آن را مطرح کرد پایه و اساس علم نادر.

در عوض اما به درستی می‌توان از ساخت جامعه - گرچه آن نیز دایماً در حال تغییر است - صحبت کرد ساخت عقیماندی یک جامعه (مقبولاندگی علمی، تکنولوژیک، شیوه‌ی تسلط بر طبیعت و روابط اجتماعی مربوط به آن‌ها) موجب عقیماندگی آگاهی و شعور اجتماعی انسان‌های آن جامعه می‌شود در عین حال بی‌توید همین عقیماندگی شعور و آگاهی اجتماعی به نوبه‌ی خود موجب تاوانم عقیماندگی زیربنای جامعه می‌گردد یا به قول محمد مختاری: ساخت استبدادی ذهن زاید و زایدی ساخت استبدادی جامعه است. اما اگر بحث را در همین جا رها کنیم آن چنان که محمد مختاری کرده است (کساری چیز یک همان‌گویی (tautology) تکراریدیم که آن هم ما را گرفتار یک بحث دایره‌وار (Circular) می‌کند گشودن این مشکل چگونه است؟

این گونه است که در جوامع طبقاتی (چون ایران) گرچه اکثریت بزرگی از توده‌های مردم به دلیل عقیماندگی نیروهای مولد دچار عقیماندگی شعور و آگاهی اجتماعی‌اند اما دایماً نیز در حال تلاش برای رهایی از این عقیماندگی و کوشش برای حرکت به پیش‌اند تلاش انسان نه به خاطر الهام و وحی، نه به دلیل «فخرذ نایب» و نه به واسطه‌ی فشار «نهانی‌ترین لایه‌های ذهن» آن هاست بلکه در درجه‌ی اول به خاطر تلاش معاش و (رزق) نیازهای زندگی روزمره‌ی آن‌ها و منتهی است که بر آن‌ها روا می‌شود و استعماری است که از گردمی آن‌ها کشیده می‌شود. هیت حاکم اما به عکس دایماً از حردد عققت وضع موجود است تضاد میان طبقات حاکم و توده‌های مردم تضاد میان فرهنگ طبقات حاکم و توده‌های مردم ریشه در این واقعیت تاریخی دارد توده‌ی زحمتکش ضمن این مبارزه‌ی دایم خود، آگاهی خود را نیز دایماً تغییر می‌دهد. درونی‌ترین و عمیق‌ترین خواست انسان که با منافع روزمره‌اش جویباری دارد عبارت از تغییر اوضاع به نفع آن‌هاست در حالی که طبقات حاکم نایماً در برابر این تغییر ایستایی می‌کنند و خواهان حفظ وضع موجود و یا تغییر آن نیستند اگر چنین نبود که تاریخ نمی‌توانست حرکتی داشته باشد.

پس در این جا به یک اصل مهم می‌رسیم و آن این است که: اکثریت بزرگ انسان‌های یک جامعه (تولیدکنندگان واقعی نعم زندگی) در عین حال که تحت تأثیر محیط هستند که در آن زاده و بزرگ می‌شوند در عین حال که تحت‌تأثیر فرهنگ حاکم‌اند (که در اساس مربوط به هیت حاکم‌است) در عین حال و علی‌رغم آن که این فرهنگ و این برخوردها نه تنها با عمیق‌ترین احساسات که با واقعی‌ترین منافع آن‌ها منافی دارد اما تحت تأثیر آن هستند در عین حال که به خود دایلاً

دچار از خود بیگانگی هستند و تصورشان از جهان به جای آن که بر پای خود ایستاده باشد بر سر ایستاده است! در عین حال که دست‌خوش سرگشتگی و گم‌گشتگی (چه به صورت عقاید مذهبیه و چه اقتضای به دنبال این یا آن دیکتاتور هستند) این پشت‌نمان این اقیانام و غلرغم همین بیجانگی‌ها تابانند به خاطر دفاع از بقای خود و نسل خود در حال مبارزه با وضع موجود و در نتیجه با تمام عوامل تنبیت‌کنندگی (چه مادی و چه معنوی) باشند این مبارزه‌ی ما (غیر از مواقع نوبانی انقلابی) شکلی برانگیزه‌ی کشتی، جزئی، آرام و به ظاهر غیر مؤثر داشته و دایماً از سوی قدرت حاکم سرکوب می‌شود مگر زمانی که به دلایل پیچیده و متعدد کفیه‌ی ترازو به نفع توده‌های مردم بچردد از جمله دوره‌های بحران نظام موجود و دیگری میان بخش‌های مختلف آن؛ در آن صورت همین توده‌های مردم، هم خود متوجه می‌شوند و هم ناظرین بی‌طرف انقلاب دومی‌باید که فرهنگ و ذهنی کاملاً متفاوت و استثنائی و پیش‌رفته‌تر از شرایط مادی (ضرایب) سطریمی هیئت‌های حاکمه) دارند در می‌یابند که فرهنگ‌نگری بر از شعور و شیون، فرهنگ دمکراتیک و فرهنگ‌نگرانه، از عشق به انسانیت بتوانند داشته باشند در این جا برای روشن‌تر شدن رابطه‌ی ذهن فاسان با عینیت بیرونی ذکر مثال‌هایی عمومی تر می‌سازیم نخواند بود وجود از خود بیگانگی و ناشن آگاهی کاذب و عقیماندگی به هیچ‌و منحصر به توده‌های ناآگاه نیست بلکه در مورد پیش‌روترین نواح هر شعور نیز می‌تواند صادق باشد به طور مثال اتم اسمیت و دیوید برکاردو، دو متفکر بزرگ انگلیسی در عین حال که موفقیان چون سرمایه‌داران، کار، ارزش، کالای، رقابت و غیره را به دقت بررسی می‌کنند و تضادهای موجود در آن‌ها را کشف و از این طریق به وجود طبقات و تضاد اشتی‌ناپذیر میان کار و سرمایه‌ی می‌برند اما همه‌ی این تعاریف و مقولات را نیز کاملاً طبیعی و عادی می‌داند و آن‌ها را «طبیعی‌ترین شکل گردش کار جامعه دانسته و از این‌رو آن‌ها را دایمی فرض می‌کنند و اقلیت هم این است که این قوانین، عینی، و در حال عمل کردن هستند و کم‌تر کسی می‌تواند به آن‌ها شک کند. حتا بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر که قربانی همین قوانین است «طبیعی بودن» این قوانین را می‌پذرد چه زمانی معلوم می‌شود که این «عینیت» و «طبیعی بودن» و «طبیعی بودن» غیر طبیعی و کاذب است؟ هنگامی که با یکسو طبقه‌ی کارگر رشد می‌کند و از سوی دیگر بحران‌های سرمایه‌داری از اواسط قرن ۱۹ آغاز می‌شوند مثال دیگر این است که رابطه‌ی اجتماعی در جوامع سرمایه‌داری به صورت رابطه‌ی خرید و فروش اشیاء یا رابطه‌ی میان اشیاء مادی دیده می‌شود و به همین دلیل نیز می‌توانیم این جوامع را جوامع «عینی» می‌گویند که کارگر آزادانه کار خود را می‌فروشد و در ازای آن و مطابق قوانین بازار اجرت خود را دریافت می‌کند چنین ذهنیتی گرچه تا آن حد «طبیعی» و عینی به نظر می‌رسد که تا بخش بزرگی از کارگران نیز آن را «درونی» می‌کنند اما در واقع چیزی جز یک آگاهی کاذب نیست. با وجود این آن چنان از گمراهی تا نگور حتا به ذهن کارگران جوامع پیش‌رفته‌ی تلقین می‌شود که جزئی از «فرهنگ»



از «ساخت استبدادی ذهن» و فرهنگ شیاب - و رنگی» هم چون خورشید سر بر آورده اند تا این قوم عقب مانده را تمی دهند که چگونه این شما فبا توجه به آسوزها و تجربه های بخش متعین جهان خواهند توانست هفت استبدادی ذهن ایرانی را که این همه ریشه دار است عوض کنند.

در این جا اما قصد ما پراختن به این تناقضات نیست بلکه در درجه اول پراختن به تصویری است که ایشان از آن بخش از جهان پیشرو امروزین تمدن به خوانندگان خود نشان می دهند.

محمد مختاری برای کشیدن درجه ای به روی ذهن بخش از جهان، وارد مقوله ای «تاریخچه تکامل عقیده به انسان از دوره نوایی به بعد» شده و آن را به سه دوره تقسیم می کند

۱. گرایش به فردیت انسان (عصر روشن گری)
۲. عصر عنایت انجمنی
۳. عصر حضور دیگری - از نیمه قرن بیستم تا امروز (عصر گرایش نو به انسان) (صفحه ۳۲)

«عصر روشن گری»

نویسنده در بررسی عصر روشن گری ضمن اشاره به دوره گرداندن فرهنگ تازه ای انجمنی و پیش از همه بورژوازی بازرگانی و مالی اروپا از همه سنت های سگوار لاسیک سده های میانه در حکومت استبدادی کلیسا و «وارد شدن انسان ها از وابستگی بی واسطه به زمین و تملک انحصاری آن در دست افراد معدود» آن چنان تصویر زنده و درخشانی از این دوران برای خواننده خود ترسیم می کند که به راستی حیرت انگیز است. ملاحظه کنید ایشان درباره ای این دوره چه می نویسند: «عزت و احترام از پیش انسان، سعادت او حق تعیین سرنوشتش و طرح آزادانه خودمختش حق او برای تلب بدن و رضامندی از آزوه و اصول نیازمندی های دنیا ای همه در اصل نشان از رشد اندیشه بورژوازی داشته که حول رشد اقتصاد «مبادله» می گشت، و طبعا آن چه را که لازمی اقتصاد بازرز و آزرش «مبادله» به صورت تفکر بالنده متصور می کرد که کبیرک از آزادی فردی در حق مالکیت تا قرارداد اجتماعی و اصول برابری و صدرا، را در بر می گرفته (صفحه ۳۸)

اگر سرخان ترین معانی نظم سرمایه در آن زمان چون جای که برتر از دست نیویول، لفظات تیری و اقامت به با واقعات آن دوران از نزدیک سر و گزار داشته (و از این رو به هیچ وجه نمی توانستند چنین تصویر درخشانی از آن دوران در نوشته های خود متمسک کنند) امروزه سر از گور برمی داشته و می دیند که یک نویسنده ایرانی چهره ای نظام سرمایه در دوران آنان را اینگونه لایتن کرده است، به راستی همی به روض و این کوی می پراختند.

فراموش نکنیم که محمد مختاری دارد راجع به دورانی صحت می کند (قرن ۱۷ تا ۱۹ میلادی) که میلیون ها همدان آزاد و خردمند مالک انگلیسی (Yeoman) در اثر «حصار کشی» (Enclosure) به زور از خانه و کادمانی خود بیرون انشاخته شده و روانی

آن ها می شود حاکمان جامعه نه تنها کوشش در حفظ وضع موجود دارند بلکه نهایت کوشش خود را به کار می برند که این آگاهی کاذب را نیز حفظ کنند. اما این کارگران و زحمت کشان «جامع پیشرفته» در برابر آن بی تفاوت می مانند؟ هم آری، هم نه. تا زمانی که نظام بتواند بر بهران هایش فایز آید، تا زمانی که بتواند وسایل فکر سازی را تقریباً به طور کامل کنترل کند تا زمانی که کارگران، خود را بسج و سازماندهی نکنند و تشکیلات سیاسی خود را به وجود نیاورند و از طریق آن به یک آگاهی اجتماعی واقعی در جهت منافع دراز مدت خود - و در مقابل کامل با آگاهی دروین هیئت حاکمه - دست نیابند، زیر سیطره ی این آگاهی کاذب باقی خواهند ماند و از سوی دیگر به قول هوارد زین: «تا زمانی که چهرگی این نظارت بر تفکر ادامه دارد صاحبان ثروت و قدرت در جایگاه خود در امن و امان باقی خواهند ماند اما چرا کارگران و زحمت کشان، در برابر چنین ذهنیت کاذب و از خود بیگانه ای بی تفاوت نخواهند ماند؟ چون تضادها و بحران های خود این نظام آن ها را به سون مقاومت و مقابله با آن خواهند کشاند.

«هرک حضور دیگری»

نویسنده پس از بحث درباره ی «ساخت استبدادی ذهن» ایروانسی، و خصلت فرهنگی «عدم تحمل دیگران» در «ایران» در دو به سحی زیر عنوان «هرک حضور دیگری» می پردازد.

در این بخش او با آغاز از شعر نیما و ویژگی های آن کوشش دارد نشان دهد که بر خلاف «موقعیت اجتماعی و تاریخی ما که متأسفانه عملاً ارزش و حیثیت آدمی را از هر چیزی فرورز داشته است» (صفحه ۳۴) شاعران نوسالینش ما با توجه به آسوزها و تجربه ها و دستاوردهای تاریخ جهانی، و وجه رفیع این گرفتاری ها و تناقض ها، همواره به انسان ایرانی گذشته، حال، آینده کارکرد، آرمان و سرنوشتش پراختند و از موقعیت نو به سرنوشت انسان در جهان گراییده است. او در همین راستا می نویسد: «شعر امروز چگونه و با چه ظرفیتی ذهنیتی بر ترسیم خطوط چهره ای انسانی خود پراختند است و برای فاصله گرفتن و رها شدن از تلقینی که در ذات فرهنگ ماست چه اندیشه ایست؟ همین جا یادآور شوم که اگر برخی از نویسندگانی شعر، درباره ی انسان در حکم تجربه های ذهنی یا تاریخ برخی از

جامع جهان است، نمی نیست - زبوان خود نتیجه ی همان عقرب مانگی های ریشه دار ما از مجموع دستاوردها و حرکت های نوآورانه ای آن بخش از جهان است که پیشرو امروزین تمدن به حساب می آید» (صفحه ۳۴) تاریخ ترتیب، از نظر ایشان گدازه خصوصیات فرهنگی برشمرده در بالا درباره ی ذهن ایروانسی در ذات فرهنگ، و در نتیجه ی عقرب مانگی های ریشه دار، است اما بعضی از شماری فرهیخته ی ما با الهام از «دستاوردها و حرکت های نوآورانه آن بخش از جهان که پیشرو امروزین تمدن به حساب می آید» درون ابرهای تیره و تاریع جامعه ای گدازه

آن ها می شود حاکمان جامعه نه تنها کوشش در حفظ وضع موجود دارند بلکه نهایت کوشش خود را به کار می برند که این آگاهی کاذب را نیز حفظ کنند. اما این کارگران و زحمت کشان «جامع پیشرفته» در برابر آن بی تفاوت می مانند؟ هم آری، هم نه. تا زمانی که نظام بتواند بر بهران هایش فایز آید، تا زمانی که بتواند وسایل فکر سازی را تقریباً به طور کامل کنترل کند تا زمانی که کارگران، خود را بسج و سازماندهی نکنند و تشکیلات سیاسی خود را به وجود نیاورند و از طریق آن به یک آگاهی اجتماعی واقعی در جهت منافع دراز مدت خود - و در مقابل کامل با آگاهی دروین هیئت حاکمه - دست نیابند، زیر سیطره ی این آگاهی کاذب باقی خواهند ماند و از سوی دیگر به قول هوارد زین: «تا زمانی که چهرگی این نظارت بر تفکر ادامه دارد صاحبان ثروت و قدرت در جایگاه خود در امن و امان باقی خواهند ماند اما چرا کارگران و زحمت کشان، در برابر چنین ذهنیت کاذب و از خود بیگانه ای بی تفاوت نخواهند ماند؟ چون تضادها و بحران های خود این نظام آن ها را به سون مقاومت و مقابله با آن خواهند کشاند.

پس اگر بخواهیم از «فرهنگ» مردم ایران، فرانسه، آمریکا یا هر جای دیگر دنیا صحبت کنیم باید بر پرتو عبور میان فرهنگ هیئت حاکمه و توده های مردم صحبت کنیم، نه آن که همه ی مردم یک کشور را با یک چوب رانده و تر و خشک را با هم بسوزانیم. این فرهنگ در عین حال باید به شکل بویه دایم در حال تغییر و تاریخش مورد بررسی قرار گیرد و به همین دلیل نیز هست که اگر بخواهیم به دنبال دلایل شویه عمل کرد مردم ایران پس از دوران گوانه «بهار آزادی» بگردیم به جای این که در «ساخت استبدادی ذهن» ایرانی یا «نهانی ترین لایه های» وجود او بگردیم یا به اشارت فردوسی و سعدی اتخاذ کنیم، بهتر است تاریخ دویست سال اخیر و به ویژه تاریخ قرن بیستم کشور خود و عوامل متعدد و پیچیده ی سیاسی اقتصادی، نظامی و فرهنگی داخلی و خارجی مؤثر بر آن را مطالعه کنیم. عامل فرهنگی، عاملی است مهم که باید به آن توجه داشت و به طور بی انان مورد اعتقاد قرارش داد مسئله ای اساسی است که جایگاهش در این بررسی کجاست؟ اهمیتش چیست؟ و رابطه اش با

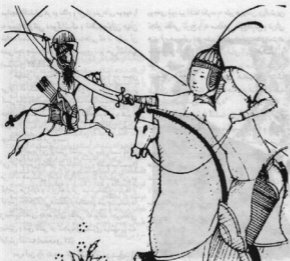
که محمد مختاری از آن توسیم می‌کند چه تفاوت ایشان دارد

دوروی دوم - عدالت اجتماعی

نویسنده پس از شرح دوروی اول در تقسیم‌بندی خود یعنی «عصر روشن‌گری» به تشریح دوروی دوم، یعنی عصر «عدالت اجتماعی» می‌پردازد و در این بخش کوشش دارد پدیده‌های اجتماعی خود از یک جامعه‌ی سوسیالیستی را به خواننده عرضه کند او می‌نویسد: «حاصل کوشش‌های نظری به همراه مبارزه برای عمل کردن «خرد» و «آزادی» این بود که خود را از عصر روشن‌گری به «آگاهی تاریخی» امتلا دهد و آزادی را از آزادی فردی میثی بر حق رابطه‌ی مسالمة آزاد به عدالت اجتماعی و منافع جمعی و تاریخی موقوف کند ... سطح زندگی توده‌های مردم پایه و اساس آزادی به شمار آمد به این باور که آزادی و سطح زندگی مردم بهبود باید آزادی و دموکراسی نیز پدید می‌آید... با این همه ناگزیر بر اصل عدالت اجتماعی و هویت جمعی تاریخی، به گونه‌ای که نقطه‌ی مقابل فرگرابی عصر روشن‌گری باشد، در عمل مشابه آزادی‌ی پدید آورد به ویژه که بازپشت نظری عدالت اجتماعی و سوسیالیزه کردن در جامعه‌های مانند شوروی و چین به نوعی سازمان‌ی اجتماعی و نوینی انجامید که از تجربه‌های ارزنده «آزادی» و «مشارکت‌ها» و «دموکراتیک کبیره» پاس بهره بود - و اولویت بخشیدن به منافع جمعی بهای کورنگ شومند آزادی فردی و تأکید بر روش برنامه‌ریزی متمرکز و هدایت‌شده‌ی دولتی در نظام‌های مبتنی بر اصالت جمع (استور سوسیالیسم) در عمل به تمرکز ویژه و بوروکراتیک دولت (موجب شده) استقلال شوروی را به خطر انداخته و با نتایجی است آن را تضمین‌کننده (صفحات ۲۳ تا ۵۲ کتاب).

این‌ها برداشت‌های محمد مختاری از عصر «عدالت اجتماعی» یعنی سوسیالیسم است به دیگر سخن نه تنها شوروی و چین دو کشور سوسیالیست بودند بلکه سوسیالیسم به معنای «تأکید بر اصل عدالت اجتماعی و هویت جمعی تاریخی» به گونه‌ای است که نقطه‌ی مقابل فرگرابی عصر روشن‌گری باشد به معنای اولویت بخشیدن به منافع جمعی بهای کورنگ شدن آزادی فردی» است و به معنای «تأکید بر روش برنامه‌ریزی متمرکز و هدایت‌شده‌ی دولتی است... که در عمل با تمرکز ویژه بوروکراتیک دولت (همراه بوده و نتیجه) استقلال شوروی را به خطر انداخته - و از تجربه‌های ارزنده «آزادی» و «مشارکت‌ها» دموکراتیک کبیره یا بهره‌ی بوده و نهفتن معطوف به ساخت استعدای دربره بر آن چیزی درآورد.

از آن‌جا که آن نویسنده از جامعه‌ی سوسیالیست در تحلیل دارد از جامعه‌ی شوروی و چین فراتر نمی‌رود (و یا به عکس چون برداشت از سوسیالیسم فراتر از آن چه ذکر کرده نمی‌رود و در نتیجه باید هم جوامع شوروی و چین را جوامع سوسیالیست بنامد) چنین سیستمی



ناگزیر و به هم حق باید به خاک سپرده شود تا بتوان وارد دوروی جدید ایشان یعنی «دگر حضور دیگری» بشویم. وارد شدن در بحث این‌که بیروزی مارکس درباری سوسیالیسم چه بوده و این پروژه چه تفاوت سیاسی و ریشه‌ای با آن چه محمد مختاری در کتاب «انسان در شعر معاصر» به خوانندگان خود عرضه می‌کند دارد در یک مقاله امکان‌پذیر نیست. بنابراین در این‌جا تنها به دو نقل قول از مارکس اکتفا می‌کنیم. او به دنبال بحث خود پیرامون جامعه‌ی مدنی بوزاری در مقاله «درباره‌ی مسئله‌ی یهود» می‌نویسد: «آزادی سیاسی چیزی نیست جز تملیک جهان انسان و روابطش به خود انسان. آزادی سیاسی از یک سو تقلیل انسان است به غرضی از جامعه‌ی مدنی، به فردی مستقل و خودپرست و از سوی دیگر به یک شهروند به شخص حقوقی» سپس بلافاصله یکی از نخستین برداشت‌های خود را از جامعه‌ی آینده چنین می‌نویسد: «تنها زمانی که انسان واقعی و متفرد، شهروند انحرافی را دوباره به خود بازگرداند و انسان به عنوان یک فرد در زندگی روزمره‌اش، کارفرمایش و موقعیت ویزمایش به موجود نوع بشری تبدیل شود تنها زمانی که انسان «فردی خویش» را همچون نیروی اجتماعی بشناسد و سازمان دهد تا دیگر نیروهای اجتماعی را از نیروی خویش به شکل قدرت سیاسی جدا نکند. تنها در آن زمان آزادی انسان به سرانجام خود خواهد رسید» (مجموعه‌ی آثار انگلیسی جلد سوم صفحه ۱۶۸) [تأکید از ماست].

اوباز هم در یادداشت‌های اقتصادی فلسفی ۱۸۴۴ خود می‌نویسد: «کومنیسم به مثابه‌ی فرا رفتن مثبت و مفید از مالکیت خصوصی (مالکیتی که به معنای بیگانه شدن انسان از خود است) و بنابراین به مثابه‌ی اختیار درآوردن جوهر انسان توسط انسان و برای انسان است» بنابراین کومنیسم به مثابه‌ی آزادی کامل انسان به خویشش همچون موجودی اجتماعی ایمن

انسانی است؛ بازگشتی که آغازانه انجام می‌شود و در برگزیده‌ی نمایی شکلی تکامل و پیشرفت بیشترین جامعه است. این کومنیسم به عنوان طبیعت‌گرایی کاملاً تکامل یافته مساوی با انسان‌گرایی است و به عنوان انسان‌گرایی کاملاً تکامل یافته مساوی طبیعت‌گرایی است؛ این، حل اصل و واقعی سرخوردن انسان با طبیعت و برخورد انسان به انسان؛ حل حقیقی کشاکش میان هستی و جوهر انسان، میان تجسیم و بخشیدن به فکر و بشر است. (مدان‌جا صفحه ۱۴۶)

کالی است چنین دیدی را با واقعیت جامعه‌ی شوروی و برداشت محمد مختاری از سوسیالیسم مقایسه کنید تا متوجه شوید چرا «سوسیالیسم» باید به خاک سپرده شود.

«دگر حضور دیگری»

سپار اولین نویسنده پس از خاک‌سپاری سوسیالیسم وارد مرحله‌ی تاریخی سوم خود یعنی مرحله‌ی «دگر حضور دیگری» شده و با یک «چشم‌انداز شوق‌انگیز» چنین می‌نویسد: «آن چه در برابر مامت روشنی تکامل یافته در گرایش به انسان است که هم با نقد اصول تکرار غیر روشنگری اشتناست و هم دشمنی‌ها و کسودهای ناشی از گذر به دموکراسی جمعی و اقتصادی را، در جوامعی که به تجربه‌ی متناوب دموکراسی فردی و سیاسی دست نیافته می‌داند او سپس ادامه می‌دهد: «از دهه‌ی ۵۰ تا ۸۰ شاهد چنین گرایش‌ها و جنبش‌های فکری و طرح و بحث‌ها و نظریه‌پردازی‌های گوناگون بوده است. این گرایش‌های انسانی از یک سو به سرسختی انسان و آینده‌ی جهان در برابر گسترش روز افزون تسلیحات هسته‌ای و حفظ صلح در سیرام معطوف بوده است... (اواز سوی دیگر به دشمنی‌ها و نارسایی‌ها و جزئیات‌ها و کسودهای انسانی در نظام‌های شرق پراخته است - و

فرهنگ توسیم □ انسان و سوسیالیسم و جهان ما / ۵۹

سردانجام اقتصادی هر دو نظام و کنش سازمان های موجود را به سمت فروری نمودگرایی و تکلیف محوگرایی و تلاش برای جهان خوانند است که با همه مقاومت هایی که در برابر آن می شود چشمانمان را شوق انگیزی نیز می گشاید» (اصغر ۵۵، ۵۴ کتاب)

خوانند این محلات به راستی انسان را سر شوق می آورد که کند: «راه سود» یا «موج سود» که تاکنون بر کسی مکتوف نبوده تاکنون کشف نشده است که سرمایه دار خواهد توانست بشریت را هم از نظام سرمایه و هم از «سوسیالیسم» یا «چه چیزی که دیدیم نجات بخشد» نویسنده در ادامه می نویسد:

فاما امروز این پرسش اساسی در میان است که آیا این دو گرایش (اصطوری سرمایه داری و «سوسیالیسم» می تواند همیشگی باشد؟ آیا کنش به فراسوی این دو کارایی می برد و یا از هر یک صاحب نظران بارها از گرایش به «همگرایی» انتقاد کرده اند باز هم چشمانمان را و بینشهای جدید برای نظامی که برآمد تجربه های پیشین و سبق تاریخی در تجربه های بشری باشد، رو به افراش است (اصغر ۵۷)

پس این راه جدید و تازه کشف شده عبارت از «همگرایی» است. برای این که به راز سر به مهر «تئوری همگرایی» بی بریم بهتر است نقل قولی از یکی از تئوریات شوروی یابوریم. در شماره ۴ نوامبر ۱۹۸۹ مجله (Soviet Weekly) در قول الگ بگویم: «مفهوم عضو پارلمان اتحاد شوروی، از رهبران و نظریه پردازان حزب کمونیست شوروی و از مشاورین سرچشمه ی گرجیا می خوانیم:

«تئوری همگرایی (Convergence) - که تحت آن سرمایه داری و سوسیالیسم ضمن پیش رفت خود به هم نزدیک شده و سرانجام به عنوان یک نظام واحد به هم می پیوندند. دیگر به هیچ رو یک نظریه ی بدونی آن چنان که به نظر می رسید نیست. غرب دارد به سوی جامعه ای بهتر حرکت می کند که آن را پسا - صنعتی (Post-Industrial) و اطلاعاتی» می خوانند. ما معمولاً این جامعه را مرحله ی اول کمونیسم می خوانیم.

ما نمی دانیم که آیا محمد مختاری این نوشته ی آتای بگویمولوف را خوانده اند یا خیر. اما آنچه با اطمینان می توان گفت این است که هر دوی این نظریه پردازان متأثر از یک مکتبند و آن هم مکتب آستمرمیس نوع دانیل بل، اولین ناظر (۲) و «ملاحظه جدید فرانس» است.

ملاحظه می کنیم که قبل بزرگ تئوریک که محمد مختاری از ابتدای مقدمه ی کتاب خود می سازد در همان صفحه ۵۷ موشی می نویسد و برندی به نام «همگرایی» می نویسد: چرا این موش نجیب و خردمند است؟ کافی است به سرنوشته گریاف و دار و دستاش و نظریه پردازان دور و برش که اکثر نظریه پردازان دوران برتلف هم بودند نگاه کنیم. اینان سرمایه داری به این پرسش تاریخی پاسخ می دهند چرا در حرکت خود پیش سرمایه داری و «سوسیالیسم» به سوی دیگر بگریزیم؟ «همگرایی»، قبل از این که این دو با هم ازدواج کنند، یکی دیگری را به خاک سپرد و روح توری فری به این خاک سپاری

رومی خود نیز اکتفا نکرده به طور همزمان بزرگترین تجاوز نظامی تاریخ را به متعلقه ی خلیج فارس و دریای هند آن هم برای زهرچشم گرفتن از توده های مردم منطقه که «جهان سوم» و «خار رقاب زاپتی، فراسوی و آلمانی خود» به راه انداخت و در عین حال از طریق تئوریست ها خود از جبهه ساموئل هانتینگتن جنگ می یابان دیگری تحت عنوان «جنگ فرهنگ ها» علیه اکثریت عظیم بشریت آغاز کرد؟

آیا تاکنون ویس از گذشت بیش از ۱۴ سال از طرح تئوری «همگرایی» و «سوسیالیسم بازار» و پس از گذشت چند دهه از طرح تئوری های «پسا صنعتی» و «پسا مدرنیسم» و انواع سباهای دیگر، پیاده شدن «عملی آن ها» را در چه روی «نظم نوین جهانی» ندیده ایم؟ و مشارف آن را روی صفحه ی تلویزیون و لامه ای مطبوعات همین نظام ضد انسان و انسان کن مشاهده نمی کنیم؟ می توان اطمینان داشت که محمد مختاری با ذهن خلاق و گریایش عمیقی که به انسان توانمند دارد، با تیربندی شاهد حوادث جهان کنونی بوده و خود در ریاضه است که منافع این نظرات «همه را با مارگارت تاجر و رونالد ریگان - همه یک پیام واحد» دارند و آن هم این است که: «هیچ الترناتیو دیگری جز همین نظام سرمایه وجود ندارد. پیام واقعی همه ی اینان به کارگران و زحمتکش جهان یعنی اکثریت بشریت این است که: با تسلیح «خرده» و «ژانی» و «السنتریت شوید یا سر و کارتان با سرکوب توسط پلیس و گارد ملی و با محاصره ی اقتصادی نظامی و مسمیها، موشکها و خمپاره های کامپیوتری و «هشیار» «عصر اطلاعات» خواهد بود و بشریت در برابر این پیام بی تفاوت نخواهد ماند.

نیویورک
۱۲ مارس - ۱۹۹۷

پانویسها:

۱. قبل از متنی که برتر کسی از «ذهن ایرانی»، «ذهن آلمانی»، «ذهن فرانسوی» و غیره صحبت می کرد، دانشمندان از «ذهن انسان» و «ذهن بشر» صحبت می کردند. کافی است به کتابهای جان لاک و ریچارد هوبز دربار تئوری دانش مراجعه کنیم. از زمان متنیکیو و به ویژه هگل است که خصوصیات ملی، زبان ملی، باب روز می شوند. از آن جا که یوروزوی ملی این کشورها در حال صعود است و در نتیجه توجه احساسات ملی گرایان و تسلط یک ملت بر ملل دیگر نیاز به توجه تئوریک دارد، متنیکیو و هگل این وظیفه را به عهده می گیرند.

۵۵.۲ نظر امضاکنندگان قانون اساسی امریکا همگی بردار و ترومنند، بعضی تاجر، وکیل دادگستری و پزشک و برخی دیگر با خوار و از زمین داران بزرگ زمان خود بودند. جرج واشنگتن اولین رییس جمهور امریکا، ترومن پندیده ترین امریکایی زمان خود بود و شخصاً ۱۶۶ برده داشت. مطابق آمار آن روز خرج نگهداری هر برده ۱۰ دلار در سال و درآمد سالانه ی هر برده ۲۵ دلار (An American Revolution, South End Press, ۱۹۷۷) بود. Jery Freia, P2 1988 می بحث نیست که او فلسفه ی سیاسی خود را چنین بیان می کند: «شاید

ما در وقت تشکیل کنفرانسیون خود نسبت به طبیعت بشر بیش از حد خوشبین بودیم تجربه نشان داده است که انسان ها بدون کاربرد زور دست به اتخاذ تصمیمات و اجرای اموری که در برگیرنده ی بالاترین منافع اینهاست نخواهند زد» (همانجا) الکساندر هایتلین از نظریه پردازان و نویسندگان اصلی قانون اساسی آمریکا که قبل از تولد او در راجع به مردم چنین می نویسد: «تمام جوامع به یک اقلیت و یک اکثریت تقسیم می شوند. گروه اقلیت تروت مندان و پاکیزگان هستند گروه اکثریت توده های مردمانه گفته می شود که صدای این اقلیت صدای خدای خداسد چنین شماری علی رغم این که بسیار آنگار شده و مورد قبول قرار گرفته و اقلیت درازد توده های مردم سرکش و دمدمی مزاجند و به ندرت فضاوت صحیح می کنند. بنابراین ما به حق حکومت بودیم به طری مستقیم و دامین به پیشین اول جامعه داده شود» (Max Fairand, The Records of the Federal Convention of 1787-Yale 1966-P288)

جان جی ریوی John نویسنده ی سوم قانون اساسی امریکا، فلسفه ی سیاسی خود را از آشکارتر از دیگران بیان می کند و این در حالی است که اولین رییس دیوان عالی کشور ایالات متحده است او می گوید: طبقات بالای جامعه افرادی برگزیده و بهتر از طبقات پایین جامعه و بنابراین آنان که صاحبان اصلی کشورند، باید حاکمان آن کشور نیز باشند»

(Eric Foser, Tom paine and Revolutionary America-Oxford U Press-۱976-P15)

۳. دانیل بل (Daniel Bell) استاد جامعه شناس دانشگاه هاروارد است که در سال ۱۹۵۸ کتاب «پست صنعتی» را نوشت. خود را «استاد دادگستری که سراسر ایدئولوژیک است. او در زمان جنگ ویتنام با تمام قوا از کنار مردم ویتنام توسط دولت امریکا جابجایی کرد. در سال ۱۹۶۴ کتاب «ظهور جامعه ی پسا صنعتی» را نوشت. داد که در آن بر پایه ی نظریات یورگن هابرماس، تئوری ارزش مارکس را نشانه گرفت تا شاید مارکسیسم را نیز چون «ایدئولوژی» به خاک سپارد.

۴. آلوسن تافلر (Alvis Toffler) روزنامه نگار امریکایی است که با نوشتن کتاب «موج سوم» معروفیت یافت. در این کتاب او چنانچه در «موج سوم اطلاعاتی» و از طریق آن تبدیل به «دهکده ی کوچک» می کند که می توان از طریق یا جامعه کامپیوتری امور مردم را در آن به خیر و صلاح و صفا و رفاه و تعمر تق و تعلق کرد.

جالب اینجاست که اولین ناظر (مانند بسیاری از دیگر سیستم فرنیست ها) تمدن خود را به عنوان «جهت» شناساندند بود تا این که نسبت گسترده دست راست افراطی و معروف در ۱۹۹۴ «سنگری مکتب مجلس نمایندگان امریکا شد و به عنوان بخشی از اسرار زندگی اش آشکار گردید که او اولین ناظر سال های سوم دولت صمیمی و معلم دیگر کشور بودند. کتاب «موج سوم» اولین ناظر اکنون بسیار گسترده که در ایران از کتابهای پر فروش به شمار می رود و چند بار تجدید چاپ شده نظریات دانیل بل نیز مثل نقل و نبات، نقل محافل خیلی از مجلات «مترقی» ایران است.